

اشاره

بنی رستم نام حکومتی است که توسط خوارج اباضیه در شهر «تاهرت» واقع در آفریقای میانه شکل گرفت. این حکومت در سال ۱۶۴ هـ ق توسط عبدالرحمن بن رستم اباضی در تاهرت تشکیل شد و تا سال ۲۹۶ هـ ق به حیات خود ادامه داد. حکومت بنی رستم نقش مهمی در گسترش اسلام و عقاید اباضیان در مغرب داشت. در این مقاله برآنیم تا چگونگی تشکیل حکومت بنی رستم و نقش آن در تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قرون دوم و سوم هجری در مغرب را مورد بررسی قرار دهیم.

کلیدواژه‌ها: بنی رستم، اباضیه، آفریقا

حکومت بنی رستم در آفریقا

زینب نوری بناب
دبیر تاریخ شهرستان مرند



اباضیان در مغرب

اباضیه از فرق اولیة خوارج و منسوب به پیروان «عبدالله بن اباض تیمیمی» از طایفه «بنی مره- بن عبید» است.^۱ خوارج به این دلیل که خلفا را غاصب خلافت می‌دانستند، در شرق قلمرو اسلامی آن زمان (بصره و کوفه) قیام‌هایی را علیه خلفا ترتیب می‌دادند و لسی حکام خونریزی مانند حجاج بن یوسف ثقفی و مهلب بن ابی صفرة قیام‌های آن‌ها را درهم می‌شکستند. بنابراین عواملی نظیر سخت‌گیری‌های امویان، وجود تمایلات استقلال‌طلبانه در خوارج و اندیشه نشر تعالیم مذهبی، این فرقه را بر آن داشت تا برای رسیدن به اهداف خود به مناطق دور دست فرار کنند. از جمله مناطق مورد نظر، یمن، حضرموت و شمال آفریقا بود. به نوشته حسین مونس، از میان فرق خوارج، بیشتر دعوتگرانی که به آفریقا آمدند، از خوارج اباضیه و صفریه بودند.^۲

مهم‌ترین اماکن اباضیه در آفریقا، جبل نفوسه و شهرها و روستاهای لیبی بود؛ نیز قراء جنوبی تونس از اماکن آن‌ها محسوب می‌شد. از میان شهرهای الجزایر، شهر سدراته اعتبار بیشتری داشت و وارجلان - مرکز تجاری شهری بین الجزایر و آفریقای سیاه - نیز از جمله مراکز اباضیه بود.^۳ علاوه بر شمال آفریقا، نفوذ مذهب اباضی در کرانه‌های شرقی آفریقا نیز قابل توجه است و به احتمال زیاد، نخستین مبلغین مذهب اباضی در این منطقه، بازرگانان عمان بودند.^۴ براساس اکثر منابع، نخستین داعی که به دعوت مذهب خوارج اباضی در مغرب پرداخت، سلاقه بن سعید از مشایخ بصره بود

که در اوایل قرن دوم هجری این مذهب را در شمال آفریقا تبلیغ می‌کرد.^۵ عبدالله بن مسعود تجیبی نیز از کسانی بود که مذهب اباضیه را بین قبایل بربر از هواره و زناته در شرق طرابلس انتشار داد.^۶ کشته شدن عبدالله بن مسعود - رئیس فرقه اباضیه - به دست عبدالرحمن بن حبیب باعث قیام اباضیان گردید.^۷ لذا اباضیان دور فردی به نام عبدالجبار بن قیس المرادی جمع شدند و بین اباضیان و حاکم اموی طرابلس جنگی در گرفت و طرابلس به تصرف اباضیان درآمد.^۸ با مرگ عبدالجبار، اباضیان دور یکی از مشایخ خود به نام ابی الخطاب عبدالاعلی بن سمح معافری جمع شدند که به گفته ابن خلدون «وی در شهر طرابلس مستقر شد و عبدالرحمن بن رستم اباضی - بنیانگذار حکومت بنی رستم - را به امارت قیروان فرستاد.^۹ گسترش

نفوذ ابی الخطاب به شرق و رسیدن او به سرحدات مصر، امرای عباسی را بر آن داشت تا جلوی خطر اباضیان را بگیرند.^{۱۰} منصور عباسی با سپاه اعزامی محمد بن اشعث خزاعی، ابی الخطاب را شکست داد، وقتی خبر شکست او به عبدالرحمن بن رستم در قیروان رسید، (عبدالرحمن) او به سوی تاهرت گریخت^{۱۱} و با اتحاد بربرهای ساکن تاهرت نخستین حکومت مستقل خارجی را تشکیل داد، طوری که خلافت عباسی از دفع آن عاجز ماند.

دلایل موفقیت اباضیان در مغرب

موفقیت اباضیان در مغرب زمین به عوامل مختلفی بستگی داشت از جمله اینکه:

۱. خوارج حاضر در شرق قلمرو اسلامی در قالب دستجات قبیله‌ای عمل می‌کردند، لذا به راحتی از سوی خلفا و حکام آن‌ها مورد شناسایی و تعقیب قرار می‌گرفتند. در حالی که همین خوارج در شمال آفریقا در قالب قبیله‌ای نمود پیدا نکردند، زیرا ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه آفریقا به شکل قبیله‌ای نبود و اکثریت آن‌ها را بربرها^{۱۲} تشکیل می‌دادند، لذا در غرب جهان اسلام تفکرات مذهبی همانند چتری روی تفکرات قبیله‌ای را پوشاند و خوارج با کمک بربرها موفق به تشکیل حکومت شدند.

۲. اندیشه‌ها و تفکرات خوارج در غرب، علاقه‌مندان زیادی داشت. زیرا جامعه آفریقا از ظلم و ستم و بی‌عدالتی حکام اموی و سپس عباسی به تنگ آمده بودند و تمایل به مذهبی داشتند که بتواند

آن‌ها را از وضعیت موجود نجات دهد، لذا خوارج با آگاهی از چنین زمینه‌ای، در تبلیغ افکار و عقایدشان، شعار مساوات و عدالت سر دادند، بنابراین این گونه شعارها در آنجا موفقیت‌آمیز بود.

۳. از میان فرق خوارج، اباضیه و صفریه، به اعتدال و تسامح مذهبی شهرت داشتند. اینان مسلمانان غیر خارجی را تکفیر نمی‌کردند. بنابراین اتخاذ چنین روشی از سوی اباضیان، باعث شد تا گروه‌های مختلفی از عجم، عرب، بربر و نصاری دور آن‌ها جمع شوند.

۴. دوری راه و عدم دسترسی خلفا به آنجا و نیز پرهزینه بودن اعزام نیرو به آفریقا در تسریع و افزایش قدرت خوارج مؤثر بود. اما در این میان نباید از موقعیت به دست آمده ناشی از تغییر حاکمیت و انتقال قدرت از امویان به عباسیان غافل شد. زیرا جنگ‌های بین دو

گروه، فرصت مناسبی را به خوارج داد تا از آن برای تثبیت پایه‌های قدرت خود استفاده کنند.^{۱۳}

تشکیل حکومت بنی رستم

بنیانگذار این حکومت، **عبدالرحمن بن رستم بن بهرام** بود که پدرش مولای عثمان بن عفان بود و نسب‌شان به **رستم فرخ‌زاد** فرمانده قادسیه برمی‌گشت و ایرانی‌الاصل بودند. زمانی که محمد بن اشعث والی منصور در افریقیه، بر اباضیان پیروز شد و قیروان را گرفت، عبدالرحمن با اهل و عیال خود از قیروان به سوی مغرب میانه گریخت. اباضیان نیز دور او جمع شدند و با ساختن شهر تاهرت در محل تاهرت قدیم، این شهر پایتخت بنی رستم شد.^{۱۴} این شهر از چند لحاظ دارای ویژگی‌های خاص بود: ۱. از خطر عباسیان به دور بود. ۲. پیرامون شهر را قبیله‌های بربر اباضی مذهب احاطه کرده بودند. ۳. به لحاظ اقتصادی در منطقه مناسبی قرار داشت و سه رود بزرگ از آنجا می‌گذشت که موجب شکوفایی کشاورزی و دامپروری منطقه بود.^{۱۵} ۴.

امویان قرطبه نیز برای یافتن یک

متحد در آفریقا علاقه‌مند بودند تا

در مواقع خطر از مساعدت رستمیان

برخوردار گردند

این شهر که در میان تپه و دشت بنا شده بود، نقش اساسی در تجارت میان مغرب الاقصی و قلب آفریقا داشت.^{۱۶} این ویژگی‌ها در افزایش قدرت بنی رستم و اباضیان ساکن در آن نقش مهمی ایفا کرد. از طرفی مردمان مغرب میانه و اقصی سعی در استقلال از والیان قیروان داشتند، بنابراین در آغاز قرن دوم هجری، این دو منطقه دعوت اباضیان را پذیرفتند و عبدالرحمن بن رستم با چنین کسانی حکومت بنی رستم را تشکیل داد.^{۱۷} ساکنان اصلی رستمیان شامل گروه‌هایی نظیر عجم، عرب، بربرها و خوارج بودند. در بین آن‌ها جمعیت بربر، اکثریت را تشکیل می‌داد که شامل قبایل نفوسه، لواته، ملذاته، سدراته و لمایه بودند که در تشکیل و تداوم دولت رستمی نقش داشتند.^{۱۸} عبدالرحمن کسی بود که مبادی مذهب اباضیه را از بصره توسط داعی بزرگ اباضی، **ابوعبیده مسلم بن کریم تمیمی** دریافت و آن را در بلاد مغرب و طرابلس استقرار داد.^{۱۹} دولت بنی رستم نخستین دولت مستقل از خلافت عباسی بود که مذهب اباضی را مذهب رسمی خود قرار داد.^{۲۰} در سرزمین مغرب علاوه بر بنی رستم، تعدادی از حکومت‌های خارجی مذهب دیگر نظیر «بنی سیره»، «هواره» و «بنی دُمر» شکل گرفت، اما حکومت بنی رستم از همه آن‌ها بزرگ‌تر بود و بر حیات سیاسی و اجتماعی تاهرت و نواحی اطراف آن تأثیر داشت.^{۲۱} عبدالرحمن نخستین کسی بود که از سوی اباضیان تاهرت به حکومت برگزیده

شد و در سال ۱۶۴ ه.ق دولت رستمی را در باختر رود شلف در مغرب میانه و بیرون از قلمرو خلافت عباسیان بنا نهاد.^{۲۲} در واقع دولت اباضیه رستمی اولین تجربه سیاسی جدید در تاریخ مغرب و اسلام و نیز اولین نظام جمهوری در تاریخ است.^{۲۳}

حدود حکومت بنی رستم از ناحیه شرقی به حکام تونس (اغالبه افریقیه) محدود می‌شد و از غرب و شمال به امارت ادارسه فاس و در جنوب به بلاد سودان و صحرا می‌رسید. مساحت این دولت، وسیع بود و نفوذش به طرابلس و اطراف آن و نیز جبال نفوسه کشیده می‌شد.^{۲۴} وقتی تأسیس حکومت رستمی در اطراف و اکناف زمین در مغرب و مشرق پخش شد و به گوش اباضیان بصره رسید، آنان اموال فراوانی را جمع کرده و توسط افراد مطمئن به سوی تاهرت فرستادند.^{۲۵} این امر نشان می‌دهد که اباضیان ساکن بصره با وجود دوری از اباضیان تاهرت، به تشکیل حکومت اباضی در مغرب خوش‌بین بودند و به لحاظ مالی برای پیشرفت رستمیان تلاش می‌کردند.

عبدالرحمن نیز اموال کسب شده از اباضیان بصره را در تجهیز سپاه و قوای جنگی به‌کار گرفت. به گفته ابن الصغیر، هنگامی که این اموال به آن قوم رسید، اسب و سلاح خریدند، ضعیفان نیرومند شدند و مستمندان جان تازه‌ای گرفتند و روز و حالشان بهبود یافت. دشمنان بنی رستم با آگاهی از این خبر به هراس افتادند.^{۲۶}

وقتی که خیال اباضیان تاهرت از شر دشمنان راحت شد؛ به عمران و آبادی و احیای اراضی موات پرداختند. سرزمین‌هایشان توسعه یافت و این گسترش و پیشرفت باعث آمدن هیئت‌هایی از نقاط دور و نزدیک به قلمرو بنی رستم شد،^{۲۷} رفتار عدالت‌خواهانه عبدالرحمن بن رستم نیز بر اعتبار و شوکت او افزود و همگان به باطن پاک او پی بردند. اقدامات و اصلاحات عبدالرحمن در تاهرت باعث گسترش تجارت و قدرت رستمیان گردید. به طوری که در دوران او، هیچ توطئه داخلی و خارجی علیه حکومت بنی رستم شکل نگرفت، تا اینکه عبدالرحمن به سال ۱۶۸ ه.ق وفات یافت.^{۲۸} اما آنچه که در بررسی حکومت بنی رستم حائز اهمیت است اینکه حکومت بنی رستم به رهبری عبدالرحمن بن رستم تحت تأثیر تعالیم و اندیشه‌های **ابوعبیده مسلم بن کریم تمیمی** از بزرگان اباضی مکتب بصره شکل گرفت. از آنجا که ابوعبیده مولای عروه بن ادیه تمیمی بود و اصلیت ایرانی داشت^{۲۹} و عبدالرحمن بن رستم نیز در اصل ایرانی بود^{۳۰}، بنابراین دولت بنی رستم را می‌توان دولتی ایرانی دانست که با عقیده و اندیشه اباضی، از سال ۱۶۴ تا ۲۹۷ و در مغرب میانه دوام یافت.

با مرگ عبدالرحمن، اباضیه با فرزند او، **عبد الوهاب** پیمان بستند و زمام امور را به او سپردند. عبدالوهاب فردی تنومند و چیره‌دست بود که بین اباضیه و بزرگانش جدایی افکند. به گونه‌ای که هر یک

از آن‌ها تشکیل گروه داد.^{۳۱} گروهی از اباضیه به خاطر آنکه امامت عبدالوهاب را انکار کردند «انکاریه» نامیده شدند و از اباضیه اصلی جدا گردیدند. گروه دیگر نیز «وهیبیه» نام گرفتند، این‌ها همان اباضیه اصلی حاکم در دولت رستمیان و از یاران عبدالوهاب بودند^{۳۲}. این جدایی و اختلاف در بین اباضیان زمینه‌های قدرت و شکوه آنان را تضعیف ساخت. هرچند آنان توانستند تا سال ۲۹۷ هـ حکومت کنند ولی اتحاد و همبستگی اولیه در بین اباضیان رستمی به چشم نمی‌خورد. بر سر چیزهای جزئی، جنگ‌هایی پدید می‌آمد که تمامی این‌ها در تضعیف سپاه و اقتصاد بنی‌رستم بی‌تأثیر نبود و رفته‌رفته زمینه نفوذ بیگانگان را به قلمرو رستمی فراهم ساخت.

در دوران عبدالوهاب، جنگ دیگری بین او و قبایل بنی‌اوس و هواره روی داد. در این جنگ **افلح** پسر عبدالوهاب رشادت زیادی نشان داد.^{۳۳} در نتیجه، افراد زیادی کشته شدند. تلفات قبیله هواره چنان وحشتناک بود که باقی مانده هواره نیز به کوه «نیجان» مهاجرت کردند.^{۳۴} هرچند دوران عبدالوهاب بیشتر در جنگ سپری شد ولی اقدامات او در پیشرفت حکومت بنی‌رستم به وضوح دیده می‌شد. به گفته ابن‌الصغیر «امور اباضیه در زمان عبدالوهاب نسبت به گذشته، وضع بهتر و مطلوب‌تری داشت و مردم به‌گونه‌ای با او همراه شدند که پیش از او سابقه نداشت. ارتش فراوانی برای او گرد آمد که برای

افراد قبل از او تدارک نشده بود...»^{۳۵}.

شهرت و اعتبار عبدالوهاب با محاصره شهر طرابلس، به اوج خود رسید. در این دوران کارهای مردم با وحدت کلمه سامان می‌یافت تا اینکه اختلاف و جدایی بین اباضیه وضعیت را مختل ساخت. از عبدالوهاب، کتاب مشهوری با عنوان «مسائل نفوسه الجبل» موجود بود که مردم مشکلات خود را برای او می‌نوشتند و او به همه مسائل مورد پرسش پاسخ می‌داد.^{۳۶} تمامی این‌ها نشان از اقتدار و عظمت دولت بنی‌رستم در عهد عبدالوهاب است. اما انتقاد مهمی که بر دولت عبدالوهاب وارد است اینکه، او مردان دینی، فقهای اباضیه و حتی عامه مردم را در امور سیاسی و قدرت دخالت می‌داد^{۳۷} و این کثرت مداخله عامه در امور باعث ایجاد برخی فتنه‌ها و دسیسه‌ها در حکومت شد و به تفرقه انجامید. این امر بیشترین ضربه را بر دولت بنی‌رستم وارد ساخت.

در باره مرگ عبدالوهاب میان مورخان اختلاف نظر وجود دارد. ابن‌عذارى مرگ وی را سال ۱۸۸ هـ می‌داند.^{۳۸} بارونی سال ۱۹۰ ق را ذکر می‌کند^{۳۹} و در دایرةالمعارف اسلامیه سال ۲۰۸ را زمان مرگ او ذکر کرده‌اند.^{۴۰} با مرگ عبدالوهاب، پسرش **أفلح** به‌عنوان سومین حاکم بنی‌رستم، ولایت خود را با عزمی راسخ آغاز کرد و به شهرت و بلندآوازی رسید.^{۴۱} **افلح** صاحب نفوذی قوی در بین





وقتی حکومت بنی رستم به سال ۱۶۴ ه در تاهرت

تشکیل شد، حکومت‌های مستقلی در مجاورت آن‌ها

وجود نداشت و تنها سرداران اعزامی از سوی والیان

عباسی تلاش خود را برای سرکوب قیام‌های خوارج اباضی

آغاز کردند و به نتیجه‌ای دست نیافتند

رجال حکومتی و فرماندهان لشکر بود که با قدرت تمام در تاهرت حکومت می‌کرد. در عهد او بین اباضیان تاهرت و جبل نفوسه در خصوص التزام به مبادی مذهب و انحراف از آن جنگ‌هایی روی داد که مدت هفت سال طول کشید. در این دوران گروهی از اباضیان به دلیل سرپیچی از مبدأ وراثت حکومت و امامت از اطاعت دولت رستمی خارج شدند و برای خود امام و والی برگزیدند.^{۴۲}

افلح در طول ۵۰ سال امارت خود، کارهای عمرانی زیادی کرد. در عهد او، آبادانی‌های فراوان صورت گرفت و ثروت و دارایی مردم افزون گشت.^{۴۳}

با مرگ افلح، چند تن از خاندان رستمی به حکومت رسیدند اما اختلافات داخلی بین آن‌ها و بروز جنگ‌های خونین، باعث تجزیه حکومت بنی رستم شد. از طرفی بلافاصله و مصیبت‌های ناشی از واقعه «مانو»^{۴۴} که بین رستمیان و اغلبیان روی داد، در سال ۲۸۳ ق ضربه سختی را بر خوارج اباضی در مغرب وارد ساخت و این ضربات با قوت گرفتن دعوات فاطمی شدت بیشتری یافت؛ سرانجام، در سال ۲۹۶ ق **ابوعبدالله الشیعی** با تصرف تاهرت به عمر دولت رستمی خاتمه داد.^{۴۵} با تخریب تاهرت به دست فاطمیان، اباضیان در صحرای تونس، الجزایر و جربه پراکنده شدند و به صورت گروه‌هایی در درجله، مذاب، جبل نفوسه و جزیره جربه به زندگی ادامه دادند.^{۴۶}

مناسبات بنی رستم با حکومت‌های همجوار

وقتی حکومت بنی رستم به سال ۱۶۴ ق در تاهرت تشکیل شد، حکومت‌های مستقلی در مجاورت آن‌ها وجود نداشت و تنها سرداران اعزامی از سوی والیان عباسی تلاش خود را برای سرکوب قیام‌های خوارج اباضی آغاز کردند و به نتیجه‌ای دست نیافتند.

آنچه که مورخان نظیر ابن خلدون، ابن عذاری و البکری از تاریخ و مناسبات بنی رستم ذکر کرده‌اند، بسیار اندک است. حتی ابن الصغیر در تاریخ بنی رستم - که مهم‌ترین منبع در این مورد است - به مناسبات رستمیان با حکومت‌های همجوار اشاره نمی‌کند.

در دوران عبدالوهاب، دو دولت نیرومند در شمال آفریقا ظهور کرد، یکی دولت اغالبه که قیروان را در اختیار داشتند و در سال ۱۸۴ ق حکومت تشکیل دادند. دیگری ادارسه فاس که به سال ۱۷۳ ق حکومت تشکیل دادند و بر تلمسان نیز حکومت می‌کردند.^{۴۷} اقدامات عبدالوهاب بن رستم در جبل نفوسه - در جنوب اراضی که تحت سیطره خلافت عباسی و به دست والی آن‌ها ابراهیم بن اغلب تمیمی بود - برخوردهایی را پدید آورد.^{۴۸} چون دولت اغلبی در آغاز کشورگشایی خود طرابلس را در اختیار گرفت، عبدالوهاب به نبرد با آن برخاست و در این کار خارجیان بربر هواره و نفوسه عبدالوهاب را همراهی می‌کردند.^{۴۹} جنگ طرابلس در شناسایی دولت رستمی نقش مهمی ایفا کرد، زیرا در این جنگ اغالبه به قدرت و شوکت رستمیان پی بردند و به ناچار آن دولت را به رسمیت شناختند و تا حدود نیم‌قرن نیز بین آن‌ها کشمکش پیش نیامد. اما از آنجا که دولت اغلبی مورد حمایت عباسیان بود و روز به روز بر قدرت خود می‌افزود، بنابراین امام رستمی برای حفظ قدرت خود در برابر اغالبه، روابط دوستانه‌ای با امویان قرطبه برقرار کرد.^{۵۰} به گفته ابن عذاری، **عبدالرحمن دوم** اموی، استقبال بی‌نظیری از وفد (هیئت اعزامی) تاهرت انجام داد و یکی از وزرای این حاکم اموی، فردی از بنی رستم بود. افلح امام رستمی نیز در ملاقات با امویان قرطبه، هدیه با ارزشی نزدیک به صد هزار درهم از محمد اول اموی دریافت کرد.^{۵۱} این موارد نشان می‌دهد که امویان قرطبه نیز برای یافتن یک متحد در آفریقا علاقه‌مند بودند تا در مواقع خطر از مساعدت رستمیان برخوردار گردند. از طرفی برقراری ارتباط دوستانه بین امویان و رستمیان حاکی از این است که دولت رستمی قدرت و جایگاه خاصی در شمال آفریقا داشت که این چنین امویان با آن‌ها برخورد می‌کردند.

درباره ارتباط رستمیان با ادارسه منابع ساکت‌اند. اما چون دولت بنی رستم در همجواری با ادارسه قرار داشت، مسلماً بین این دو روابطی حاکم بود. با اینکه این دو دولت به لحاظ مذهبی با هم اختلاف داشتند، اما چون هر دو از ظلم و ستم عباسیان به آفریقا گریخته بودند و خلافت عباسی دشمن مشترک آن‌ها محسوب می‌شد، بنابراین به احتمال زیاد روابط این‌ها با یکدیگر دوستانه بود. اما دشمنان موجود در آفریقا به حسن روابط این‌ها نظر مثبتی نداشتند و در برخی مواقع به ایجاد اختلاف دامن می‌زدند. براساس برخی منابع در عهد امام افلح رستمی، نزاعی بین بنی رستم و بربرهای اقلیم تلمسان و یاران ادارسه فاس روی داد که تاهرت از این‌ها پیروز

بیرون آمد ولی این جنگ‌ها، انقراض دولت را تسریع کرد^{۹۲}. حیات داخلی دولت بنی‌رستم دارای ارزش بزرگی از نظر ارتباط این دولت با دولت‌های دیگر در اندلس و بلاد بربر است، اما منابع خبری در اختیار ما قرار نداده‌اند. لازم به ذکر است که یکی دیگر از دولت‌های معاصر با دولت بنی‌رستم، حکومت صفری مذهب و «بنی مدرار» در سجلماسه بود. هرچند پیش از تشکیل حکومت‌های بنی‌رستم و بنی مدرار، برخوردهایی بین اباضیان و صفریان صورت گرفت ولی با تشکیل حکومت توسط آن‌ها روابط دوستانه بین دو دولت برقرار شد. خصوصاً هنگامی که اروی دختر عبدالرحمن بن رستم، اولین امام رستمی، با مدرارین البیع ازدواج کرد، این امر مناسبات بین دو دولت را بهبود داد و اثری قوی در تأمین حدود جنوب غربی دولت رستمیان و حسن همجواری بین دو سرزمین ایجاد کرد^{۹۳}.

هرچند جنگ‌های داخلی میان جانشینان بنی‌رستم و تفرقه و جدایی اباضیان باعث تضعیف آن‌ها گردید و این دولت را به دست ابو عبدالله الشیعی سرنگون ساخت، ولی آنچه که دولت رستمی را آماده سقوط کرد، تحركات اغلیبان تمیمی در قیروان بود که در واقعه «مانو» ابراهیم بن اغلب تمیمی اباضیه را قلع و قمع نمود^{۹۴}.

بنی‌رستم علاوه بر روابط سیاسی و نظامی با حکومت‌های مختلف، به لحاظ اقتصادی نیز در شمال آفریقا اهمیت داشت. ثروت این منطقه و تجارت آن باعث جذب بیگانگان به‌سوی تاهرت می‌شد که این بیگانگان برخی از فارس - موطن اجداد بنی‌رستم - برخی از جهات مختلف بربر، بعضی اعراب، از آفریقه و عرب نفوسه طرابلس و برخی نصاری از بربرها بودند که برای تجارت به این سرزمین روی می‌آوردند^{۹۵}.

پی‌نوشت‌ها

۱. شهرستانی، محمدبن عبدالکریم، ملل و نحل، ج ۱، ترجمه جلالی نائینی، محمدرضا، تهران، اقبال، چ چهارم، ۱۳۷۳، ص ۱۷۲.
۲. مونس، حسین، سپیده‌دم اندلس، ترجمه حمیدرضا مشایخی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ ه.ش، ص ۱۶۵.
۳. معمر، علی یحیی، الإباضیه بین الفرق الاسلامیه، لندن، دارالحکمه، ۱۴۲۲ ه. ق، صص ۲۲۷-۲۲۶.
۴. جلالی مقدم، مسعود، اباضیه تنها بازماندگان خوارج، تهران، نگاه سبز، چ اول، ۱۳۷۹ ه.ش، ص ۶۷.
۵. مشکور، محمدرضا، فرهنگ فرق اسلامی، با مقدمه کاظم مدیر شانه‌چی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ ه.ش، ص ۸.
۶. حجازی، عبدالرحمن عثمان، قطوف‌الفکر التربوی الاباضی فی الشمال الافریق، بیروت، مکتبه العصریه، چاپ اول، ۱۴۲۱ ه.ش، ص ۴۰.
۷. عبدالحکم، عبدالرحمن بن عبدالله، فتوح مصر و اخبارها، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۲۰ ه. ق، ص ۳۷۲.
۸. —، فتوح آفریقه و الاندلس، لبنان، الشرکه العالمیته الکتاب، ۱۹۸۷ م، صص ۱۰۷-۱۰۶.
۹. ابن خلدون، العبر فی دیوان المبتداء والخیر، ج ۳، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۴ ه.ش، ص ۲۷۰.
۱۰. مسعود جلالی مقدم، پیشین، ص ۸۹.
۱۱. ابن خلدون، ج ۳، پیشین، ص ۲۷۱.

۱۲. بربر اسمی است مشتمل بر قبایل زیادی در جبال مغرب که اول این جبال به برقه و آخر آن به مغرب و دریای محیط در جنوب به بلاد سواد محدود می‌شود. برخی اکثر بربرها را از اعراب می‌دانند و برخی نیز آن‌ها را از فرزندان فاران بن عملیق یا عملیق بن لاؤذین سام بن نوح به‌شمار می‌آورند (حموی، یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، بیروت، دارالبیروت، ۱۴۰۸ ه. ق، ص ۳۳۸).
۱۳. مقلد الغنیمی، عبدالفتاح، موسوعة المغرب العربی، ج ۱، قاهره، مکتبه مدبولی، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه. ق، ص ۴۵.
۱۴. مراکشی، ابن عذاری، بیان المغرب فی اخبار اندلس و المغرب، ج ۱، بیروت، دارالفکاه، چاپ پنجم، ۱۴۱۸ ه. ق، ص ۱۹۶.
۱۵. ابن الصغیر، تاریخ بنی‌رستم، ترجمه حجت الله جودکی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۵ ه.ش، ص ۸.
۱۶. همان، ص ۸.
۱۷. مقلد الغنیمی، ج ۱، پیشین، ص ۴۵.
۱۸. ابن الصغیر، صص ۱۰-۹.
۱۹. مقلد الغنیمی، ج ۱، ص ۴۷.
۲۰. همان، ج ۱، ص ۴۸.
۲۱. همان، ج ۱، صص ۴۹-۴۸.
۲۲. مونس، حسین، اطلس تاریخ اسلام، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص ۲۰۸.
۲۳. مقلد الغنیمی، ج ۱، ص ۶۷.
۲۴. همان، ج ۱، ص ۵۲.
۲۵. ابن الصغیر، ص ۳۵.
۲۶. همان، ص ۳۸.
۲۷. همان، ص ۳۸.
۲۸. همان، ص ۴۲.
۲۹. بابا عمی، محمدبن موسی، معجم الاعلام الاباضیه، ج ۲، بیروت، دارالغرب الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۱ ه. ق، ص ۴۱۸.
۳۰. ابن عذاری مراکشی، ج ۱، ص ۱۹۶.
۳۱. ابن الصغیر، ص ۴۸.
۳۲. مقلد الغنیمی، ج ۱، ص ۶۸.
۳۳. ابن الصغیر، ص ۶۱.
۳۴. همان، ص ۶۲.
۳۵. همان، ص ۴۸.
۳۶. همان، ص ۴۹.
۳۷. مقلد الغنیمی، ج ۱، ص ۵۳.
۳۸. ابن عذاری مراکشی، ج ۱، ص ۱۹۷.
۳۹. البارونی، سلیمان، مختصر تاریخی الاباضیه، عمان، مکتبه الضامری، چاپ چهارم، (بی‌تا)، ص ۱۴۱.
۴۰. دایرةالمعارف الاسلامیه، ج ۱۰، ترجمه احمد الشناوی و ...، [بی‌جا]، دارالفکر، (بی‌تا)، ص ۹۲.
۴۱. ابن الصغیر، ص ۶۵.
۴۲. مقلد الغنیمی، ج ۱، صص ۷۰-۶۹.
۴۳. ابن الصغیر، ص ۶۹.
۴۴. همان، ص ۲۸.
۴۵. ابن عذاری مراکشی، ج ۱، ص ۱۹۷.
۴۶. دایرةالمعارف الاسلامیه، ج ۱۲، ص ۱۳.
۴۷. مسعود جلالی مقدم، ص ۹۳.
۴۸. مقلد الغنیمی، ج ۱، ص ۱۱۸.
۴۹. دایرةالمعارف الاسلامیه، ج ۱۰، ص ۹۲.
۵۰. مسعود جلالی مقدم، صص ۹۴-۹۳.
۵۱. دایرةالمعارف الاسلامیه، ج ۱۰، صص ۹۳-۹۲.
۵۲. همان، ج ۱۰، ص ۹۳.
۵۳. آلفرد، بل، الفرق الاسلامیه فی الشمال الافریق، ترجمه عبدالرحمن بدوی، بیروت، دارالغرب الاسلامی، چاپ سوم، ۱۹۸۷ م، ص ۱۷۰ و مقلد الغنیمی، ج ۱، صص ۱۰۲-۱۰۱.
۵۴. مسعود جلالی مقدم، ص ۹۷.
۵۵. دایرةالمعارف الاسلامیه، ج ۱۰، ص ۹۴.